

معرفی جلد اول کتاب تحول نظام قضایی ایران از مشروطه تا سقوط رضاشاه نوشته محمد زرنگ

چند سال قبل موفق به خواندن کتاب فوق شدم. نویسنده آگاه و دانشمند کتاب موشکافانه نظام قضایی دوران پهلوی اول را بررسی کرده بود. انصافاً کتاب جذاب و مفیدی بود؛ از آن دسته کتاب‌هایی که انسان بعد از خواندنش نوعی احساس رضایت درونی احساس می‌کند. همان موقع تصمیم گرفتم این کتاب را برای علاقه‌مندان تاریخ معرفی کنم. به‌عنوان کسی که اندکی مطالعه در زمینهٔ تاریخ دارد خواندن آن را برای دانشجویان تاریخ بسیار مفید می‌دانم. این کتاب از دیدگاه علم حقوق نوشته‌شده و توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی به چاپ رسیده است. در این کتاب مسائل بسیار جالبی مطرح شده است. قصد داشتم مختصری درباره این کتاب بنویسم اما متوجه شدم این کتاب ارزش نقل بیش از چند خط را دارد.

می‌دانیم که تحول نظام قضایی در ایران همواره تابعی از تحولات سیاسی بوده است. در طول تاریخ ایران بعد از اسلام، فقه اسلامی یگانه منبع مورد قبول در قضاوت شرعی به شمار می‌رفت. با این حال قضاوت بر مبنای عرف نیز پا به پای آن پیش رفت. برای بررسی تغییرات قوه قضائیه یا همان عدلیه نیازی نیست چندان به عقب برگردیم؛ زیرا نوسازی در این نهاد مثل بسیاری چیزهای دیگر به دوران قاجار برمی‌گردد.

در کتاب به این موضوع اشاره شده که در اوایل دوران قاجار دادگستری ایران مشابه گذشته عمل می‌کرد. یعنی شاهان در رأس دستگاه قضایی و مافوق هرگونه قانون و قاعده‌ای قرار داشتند و بر جان و مال مردم مسلط بودند. مهم‌ترین ویژگی‌هایی که کتاب در مورد سیستم قضایی قاجارها برمی‌شمارد بدین شرح است:

آن‌ها در نظر ملجأ و پناهگاه متظلمین به شمار می‌آمدند و پناه بردن اشخاص به شاه و یا اشخاص موردعلاقه او، بست‌نشینی، پناه بردن به طویله شاه و شاهزادگان از شیوه‌های رایج دادخواهی بود. شاهان قاجار مرجع تجدیدنظر در احکام محاکم به شمار می‌آمدند و حق داشتند آراء محاکم را نقض کرده و خود به شکایات رسیدگی کنند. تشکیلات قضایی با گذشت زمان دستخوش تغییرات زیادی شد. دعاوی در به دودسته شرعی و عرفی تقسیم می‌شد که هرکدام در مرجع خاص خود رسیدگی می‌شدند. با این حال نه بین دعاوی عرفی و شرعی مرز دقیقی وجود داشت و نه صلاحیت محاکم عرفی و شرعی دقیقاً از یکدیگر متمایز بود. محاکم عرف که دیوان‌خانه نامیده می‌شدند بیشترین تغییرات و اصلاحات را در دوران قاجارها شاهد بودند. نخستین بار دیوان‌خانه در زمان فتحعلی شاه ایجاد شد و رئیس آن صدر دیوان‌خانه نامیده شد. این محکمه سه عضو غیرروحانی و یک عضو روحانی داشت. بعدها در روزگار محمدشاه و صدارت قائم‌مقام یک دیوان عدالت تأسیس شد که رئیس آن‌ها امیر دیوان نامیدند. عزل و نصب قضات دیوان‌خانه در اختیار شاه بود. ریاست این محاکم به عهده مقامات رسمی دولت بود. عالی‌ترین محکمه عرفی دیوان شاه بود. در ایالات و ولایات وظیفه دیوان‌خانه بر عهده حکام و کارگزاران حکومت بود. حکام ولایات و قلمروهای کوچک‌تر می‌توانستند بخشی از اختیارات قضایی خود را به بعضی از مقامات محلی به‌عنوان حاکم عرف واگذار کنند. در روستاها اختلافات و دعاوی نزد کدخدا حل و فصل می‌شد. در شهرها نیز خلاف‌های جزئی نزد داروغه و نظمیه طرح می‌گردید. قضاوت در دادگاه‌های عرفی بر اساس عرف و عادت نظر حکام و مقررات شرعی بود. این امر سبب می‌گردید در نقاط مختلف کشور، قضات در دعاوی مشابه آرای بسیار متفاوتی صادر کنند. چون متن قانونی واحدی در اختیار قضات نبود، آن‌ها مطابق سلیقه و برداشت شخصی خود قضاوت می‌کردند. در دعاوی غیرشرعی و یا عرفی آنچه ضامن قضاوت عادلانه بود وجدان پاک و راستی عمل قاضی بود. صلاحیت این دادگاه‌ها مربوط به دعاوی غیرشرعی یا عرفی بود (امور دارای جنبه کیفری) و به تخلف علیه دولت، جرائمی چون شورش - اختلاس - سرقت رسیدگی می‌کرد (ص ۱۰۲ - ۱۰۵).

محکمه شرع یا محضر تحت ریاست فقها و مجتهدین اداره می‌شد. آن‌ها نماینده مراجع تقلید به شمار می‌آمدند و با تأیید آن‌ها انتخاب می‌شدند. با وجود این بالاترین قاضی شرع در هر منطقه، تحت عنوان شیخ‌الاسلام توسط شاه انتخاب می‌شد و قضات شرع در

شهرهای بزرگ زیر نظر او انجام وظیفه می‌کردند. در شهرهای کوچک یک روحانی محلی به قضاوت می‌پرداخت. رسیدگی به دعوی شرعی برحسب درجه اهمیت آن به روحانی محلی یا محاکم بالاتر در موارد بسیار مهم به محضر مجتهدین ارجاع می‌گردید رسیدگی به دعوی حقوقی و جرائم مذهبی در صلاحیت محکمه شرع قرار داشت. در محاکم شرع قضاوت و آیین دادرسی مطابق با احکام و مقررات اسلامی بود اگرچه فقه اسلامی مانند مقررات عرفی مدون نبود و برخی موارد احکام متناقضی از محاکم صادر می‌شد اما به خاطر تلاش علمی از پایه‌های استواری برخوردار بود. احکام صادره از محاکم شرع توسط مأمورین دولت اجرا می‌شد. اگرچه این احکام به‌ندرت مورد شک و تردید واقع می‌شد ولی ارجاع نهایی به محکمه عرف لازم بود. این امر منشأ تفوق محاکم عرف نسبت به محاکم شرع بود (ص ۱۰۵-۱۰۶).

پس از امضای معاهده ترکمانچای ابتدا روسیه و سپس انگلستان و عثمانی نیز از امتیازات قضایی برخوردار شدند. در شهرهایی که روسیه و انگلستان کنسولگری داشتند برای رسیدگی به شکایت اتباع آن‌ها کارگزاری تعیین شد با توسعه کنسولگری‌ها قلمرو کارگزاری‌ها وزارت امور خارجه گسترش یافت و شامل اکثر شهرها ایران شد. (ص ۱۰۷).

اصلاحات قضایی امیرکبیر بیشتر در قلمروی تشکیلات و سازمان‌های قضایی بود. اصلاح محاکم و آیین محاکمات، منع شکنجه و تعدیل مجازات توسط او صورت گرفت. امیرکبیر شرط عمده قضاوت را تقوای اخلاقی و درستی کردار قرار داده و این امر را به علما واگذار کرد. در سال ۱۲۶۷ ق محکمه عرف به دیوانه‌خانه عدالت تغییر نام داده و رئیس آن وکیل دیوانه‌خانه نامیده شد که بخشی از تشکیلات سیاسی بود و دارای مهری مخصوص بود و در بالای احکام ثبت می‌شد. دعوی غیرشرعی در مراغه بین افراد و دولت همچنین اختلافات بین اتباع بیگانه ساکن ایران و اختلافات اتباع بیگانه و ایرانیان در آن بررسی می‌شد. دیوان‌خانه عدالت تهران به دیوان‌خانه بزرگ پادشاهی معروف بود. دیوان‌خانه بزرگ پادشاهی صلاحیت بیشتری از دیوان‌خانه‌های ولایات داشت. امیرکبیر قاعده حقوقی «اعتبار محکوم قضیه بها» را ترویج داد که از اصول مترقی دادرسی است بدین ترتیب از بلا اجرا ماندن احکام محاکم جلوگیری کرد. همچنین با کوتاه کردن دست مأموران سیاسی و اجرایی از امور قضایی، نوعی استقلال و اقتدار به دستگاه قضایی بخشید (ص ۱۱۰-۱۱۱).

تغییراتی که در نظام قضایی بعد از امیرکبیر رخ داده عبارت‌اند از: ۱- تأسیس وزارت عدلیه اعظم. ۲- ایجاد دیوان مظالم. ۳- تصویب قوانین وزارت عدلیه در ۱۲۷۵ ق. در این زمان وزارت عدلیه اسمی بی‌مسمایی بود که در عمل جنبه تشریفاتی داشت. مداخله وزارت در امر قضاوت جنبه نظارت داشت و به تشکیل مجالس در مرکز و شهرستان‌ها محدود می‌گردید. از ۱۲۸۹ طرح دارالشورای کبرا تنظیم شد این تشکیلات کمکی به اجرای عدالت نکرد. دیوان مظالم به تقلید از شاهان بزرگ گذشته به وجود آمد که یک‌شنبه هر هفته به تظلم و دادخواهی می‌پرداخت. و بار عام می‌داد برای دادخواهی در حکم دادگاه عالی وزارت عدلیه بود که شاه بر آن نظارت داشت. نخستین بار در ۱۲۷۹ ق مجموعه قوانینی تحت عنوان دستورالعمل دیوان‌خانه عدلیه تشکیل شد این دستورالعمل چندان نقشی در سازمان‌دهی امور دادگستری نداشت زیرا احکام و قوانین شرع مبنای و اساس حقوق ایران را تشکیل می‌داد و حل اختلافات هم اکثراً در محاکم شرع و به تصدی روحانیون بود. ناصرالدین‌شاه بعد از سفر سوم اروپا شورای دولتی درست کرد که قرار شد قوانین کشورهای اروپایی را ترجمه و اجرا کند. از این اقدامات نتیجه مفیدی برای قانونمندی کشور عاید نشد زیرا طبع شاه و شاهزادگان با هر نوع نظم و قاعده ناسازگار بود امر قضاوت بعد از امیرکبیر آشفته شد. در مناطق دورافتاده نفوذ فراوانی بر دادرسان داشتند فئودال‌ها و زمین‌داران حق داشتند زیردستان خود را مجازات کنند.

زمان مظفرالدین شاه وزیر عدلیه نظارتی بر امور قضایی نداشت. فقدان عدالت‌خانه از مهم‌ترین عوامل انقلاب مشروطه بود. مهم‌ترین اثر عینی و ملموس انقلاب مشروطه در عرصه نظام قضایی، ایجاد عدلیه نوین بود برای نخستین بار در تاریخ ایران بعد از مشروطه نهاد دادرسی تحت نظم و تشکیلی درآمد که ابتدا عدلیه و سپس دادگستری نام گرفت قضاوت شرعی هم خالی از ضعف و آشفتگی نبود و ترتیب ثابت و معینی نداشت آراء صادرشده از محاکم شرعی به‌تبع اختلافات آراء و اقوال فقهی در بعضی موارد

هماهنگ نبود و احکام ناسخ و منسوخ از این محاکم صادر می‌شد از این گذشته، احکام صادره فاقد ضمانت اجرایی مطمئن و قوی بود که سبب سلب اعتماد عمومی می‌شد (ص ۱۱۴-۱۲۸).

قضاوت عرفی نه اصول و قواعد ثابتی مثل فقه اسلامی داشت که مبنای قضاوت قرار گیرد نه اشخاصی مانند علما و فقها بودند که آن‌ها اداره کنند. مبنا و پایه این قضاوت‌ها خواست و اراده زمامداران و عرف‌های پراکنده در مناطق گوناگون بود. رسیدگی کننده به دعوای شاهزادگان و عمال حکومتی بودند که خود منشأ تمام مفاسد و مظالم بودند. هرچند در دوران ناصرالدین‌شاه مؤسسه‌ای تحت عنوان دیوان‌خانه عدلیه درست شد و دیوان‌خانه مزبور از طرف شاه مرجع رسیدگی به تظلمات عمومی معرفی شد و حتی قوانین مرسوم که کتابچه دستورالعمل دیوان اعظم تدوین شد اما تشکیلات مزبور دوام و ثباتی نداشت و قوانین تقلیدی آن مبنای صحیحی برای قضاوت نبود زیرا دیوان‌خانه عدلیه تشکیلات مستقلی که به‌دوراز اعمال فشار قضاوت کند نبود بلکه عملاً تحت اداره و کنترل عمال دولتی و حکامی بود که اکثراً اعتراضات و شکایات متوجه خود آن‌ها بود. بنابراین مردم به‌جای پناه بردن به دیوان‌خانه عدلیه به علما و سفارتخانه‌های خارجی پناه می‌بردند و بست‌نشینی در سفارت‌خانه‌ها و اماکن مقدس یکی از شیوه‌های دادخواهی مرسوم بود. محدوده این قضاوت شامل امور کیفری و اختلافات مردم و دولت بود. در بسیاری از امور بین امور کیفری و مدنی تفکیکی وجود نداشت و قضاوت عرفی به‌تمامی دعوای و شکایات رسیدگی می‌کرد (ص ۱۲۹-۱۴۰).

میرزا حسن خان مشیرالدوله وقتی برای دومین بار به مقام وزارت عدلیه رسید سازمان‌دهی و اصلاح امور عدلیه را وجهه همت خویش ساخت تا جایی که می‌توان او را بنیان‌گذار عدلیه نوین دانست. نخست اقدامی که انجام داد تدوین قانون اصول تشکیلات عدلیه بود. مشیرالدوله سعی نمود با تصویب قوانین موردنیاز تشکیلات و سازمان قانونی منظمی ایجاد کند. مساعی او در این خصوص منجر به تصویب قانون اصل تشکیلات عدلیه شد که شالوده عدلیه نوین را پی‌ریزی کرد. مشیرالدوله نخست تشکیلات نامنظم موجود را منحل کرد و چند شعبه موقتی برای انجام کارهای در حال انجام تشکیل داد. سپس لایحه تشکیلات عدلیه را تدوین و تقدیم مجلس کرد. قانون اصول تشکیلات عدلیه و محاضر شرعی و احکام صلیحیه در سال ۱۳۲۹ تصویب شد. هرچند این قانون خالی از اشکال نبود اما گامی بسیار مثبت بود و می‌توان آن‌ها مبدأ بسیاری از نهادها و سازمان‌ها و مفاهیم حقوقی دانست که بعداز آن در فرهنگ حقوقی ایران جای گرفت. بعد از متمم قانون اساسی که تشکیلات و سازمان قضایی را به‌صورت بسیار کلی مشخص کرد، قانون اصول تشکیلات عدلیه را باید مهم‌ترین قانون در تشکیلات عدلیه به‌شمار آورد که شالوده عدلیه بعد از مشروطه را پی‌ریزی کرد. متمم قانون اساسی عالی‌ترین سند حقوقی و سیاسی است که بعد از مشروطیت تا انقلاب اسلامی قابلیت اجرا داشت و نقطه آغاز حیات قانونی است که در آن به تفکیک قوا اشاره شده است (ص ۱۴۱-۱۴۳).

نکته مهمی که باید به آن اشاره کرد این است که تشکیلات قضایی زیرمجموعه وزارت دادگستری بوده و به آن چنان وابسته بوده که به‌سختی می‌توان برای قوه قضائیه استقلالی قائل شد (ص ۱۴۵). اختیارات وزیر عدلیه بسیار زیاد بود و در دوره حکومت رضاشاه اختیار انحلال و ایجاد تشکیلات عدلیه و وضع قوانین متعدد در خصوص عدلیه به علی‌اکبر داور واگذار شد. این موضوع از یک دیدگاه می‌تواند این را نشان دهد که وی در حقیقت رئیس قوه قضائیه بوده است زیرا تمام اختیارات لازم برای نظارت و کنترل دستگاه قضایی را در اختیار داشت. از شصت وزیر دادگستری ۶۱٪ در صد آن‌ها قبلاً قاضی بودند درحالی‌که ۴۱٪ قبلاً وزیر امور خارجه و ۱۶٪ آن‌ها قبل از آن وزیر کشور بودند. وزیر دادگستری که ریاست قوه قضائیه را عهده‌دار بود، همانند سایر وزرا طبق اصول ۴۴ و ۶۰ متمم قانون اساسی، در مقابل مجلسین مسئول بوده است و به‌عنوان عضوی از هیئت دولت، به‌موجب اصل ۶۱ در برابر مجلسین، به‌اتفاق سایر اعضای هیئت دولت مسئولیت جمعی داشته است بنابراین وزیر دادگستری در انجام وظایف و مسئولیت‌های خود در برابر مجلسین مسئول بوده و عندالاقضاء ممکن بود مورد استیضاح مجلس شورای ملی قرار گیرد یا اینکه منفرداً یا به‌اتفاق سایر وزرا معزول گردد. بنابراین قوه مقننه اشراف کامل نسبت به قوه قضائیه داشته است زیرا در انتخاب وزیر عدلیه نقش داشته و از طریق سؤال و

استیضاح، نظارت کاملی بر جریان امور قضایی داشته است و از طرق تصویب برنامه وزارت دادگستری در هنگام معرفی وزیر آن، کنترل هدایت برنامه‌ها و سیاست‌های قوه قضائیه را در اختیار داشت این ترتیب سبب می‌شد به هرگونه استیضاح و تغییر دولت موقعیت دستگاه قضایی نیز متزلزل شود و سرنوشت قوه قضائیه به سرنوشت قوه مجریه گره بخورد. عالی‌ترین مقام دستگاه قضایی (وزیر دادگستری) قانوناً تحت کنترل شاه بود. علاوه بر این طبق اصل ۸۰ متمم قانون اساسی رؤسا و اعضای محاکم عدلیه به‌موجب فرمان همایونی منصوب می‌شدند. و به‌موجب اصل ۸۳، تعیین شخص مدعی‌العموم (دادستان) با تصویب حاکم شرع بر عهده شاه بود مدیریت قوه قضائیه در عالی‌ترین سطح وابسته به سایر قوا و ارکان قدرت بوده است و کاملاً مستقل نبوده است (ص ۱۵۰-۱۵۳).

در متمم قانون اساسی دخالت افراد (غیر از مأمورین قضایی) در کارهای قضایی جرم تلقی می‌شد. امنیت شغلی قضات لحاظ شده بود و مصونیت آن‌ها از هرگونه فشار در نظر گرفته شده بود. تنها بر اساس مقررات انتظامی و به‌حکم مراجع انتظامی قضات، امکان عزل مأموران قضایی یا تغییر موقعیت شغلی آن‌ها امکان داشت. تشکیلات عدلیه در نخستین سال‌های بعد از مشروطه عبارت بود از محکمه ملکی و محکمه نقدی (غیرمنقول و منقول) این دو محکمه به کلیه دعاوی و اختلافات مدنی اشخاص رسیدگی می‌کردند به‌علاوه محکمه تجارت هم به همان ترتیب و سازمان قبل از مشروطه ادامه حیات داد. برای رسیدگی به امور کیفری نیز یک محکمه جزایی ایجاد گردید که مرکب از پنج عضو بود رئیس، معاون اول، معاون دوم و دو عضو عادی تحقیقات اولیه هم در خود محکمه انجام می‌شد چون مدعی‌العموم (دادستان) و دیوان تمیز نیز وجود نداشت. در سال ۱۳۲۸ ق این دو ایجاد شدند. دیوان تمیز دو شعبه داشت شعبه رسیدگی و شعبه مستدعیات. شعبه مستدعیات مخصوص رد یا قبول عرایض تمیزی بود و شعبه دیگر به عرایض تمیزی پذیرفته‌شده رسیدگی می‌کرد دیوان تمیز، به محکمه موقتی بود و در متمم قانون اساسی از آن یاد نشده بود. بنابراین اگرچه قبل از قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۲۹ برخی از تشکیلات و مراجع قضایی اسماً ایجاد گردید لیکن، چو مبتنی بر قانون نبود ثبات و دوامی نداشت و ترتیب عمل آن‌ها نیز تابع نظم و نسق خاصی نبود. تشکیلات محدودی که در این دوره وجود داشت فراگیر و همه‌جانبه نبود و ایجاد تشکیلات قضایی در ایالات به عهده حاکم بود و هر حاکمی در محل فرمانروایی خود محاکمی تشکیل می‌داد و خود بر مسند قضاوت می‌نشست و با همکاری مجتهدین و علما قضاوت می‌کرد در برخی ایالات هم انجمن‌های ایالتی به قضاوت و دادرسی می‌پرداختند (ص ۱۵۹-۱۶۱).

تشکیلات قضایی صدر مشروطه، بر اساس قانون تشکیلات عدلیه مصوب ۲۱ رجب ۱۳۲۹ شکل گرفت بنابراین تصویب این قانون را باید حیات واقعی عدلیه نوین تلقی کرد. در حقیقت با تصویب این قانون بود که اصول متمم قانون اساسی در خصوص ساختار و تشکیلات عدلیه قابلیت اجرا پیدا کرد. تا زمان رضاخان در آن‌ها تغییرات چندانی صورت نگرفت. ماده یک قانون اصول تشکیلات عدلیه محاکم عدلیه را به دودسته تقسیم کرده بود محاکم عمومی و اختصاصی. محاکم عمومی آن بود که حق رسیدگی به تمام دعاوی را داشت غیر آنچه قانون صراحتاً تعیین کرده بود. محاکم عمومی دودرجه‌ای بود ۱- ابتدایی ۲- استیناف. برای مواردی که قانون تعیین کرده بود ۱- محکمه صلح پایین‌ترین محکمه عمومی بود برای سهولت جریان امور و جلوگیری از تراکم دعاوی در محاکم ابتدایی درست‌شده بود. بیشتر محاکم؛ محاکم صلحیه بود به دلیل ساختار جغرافیایی ایران و پراکندگی روستاها و دوری مراکز بلوکات از شهرها و عدم امکان تشکیل محاکم بدایت. اولین و مهم‌ترین وظیفه محاکم صلح ایجاد صلح و سازش بین متداعین (طرفین دعوا) ب و رسیدگی به خلاف‌های کوچک بود. محکمه ابتدایی حوزه صلاحیت محکمه صلح از نظر جغرافیایی از محکمه صلح گسترده‌تر بود و حداقل یک شهرستان را در برمی‌گرفت. این محاکم به کلیه دعاوی که به‌موجب قانون راجع به محاکم عمومی بود رسیدگی می‌کرد. محکمه استیناف - طبق ماده نه قانون اصول تشکیلات عدلیه حوزه استیناف مرکب بود از حوزه‌های ابتداییه بنابراین حوزه جغرافیایی محکمه استیناف بسیار وسیع بود و گاهی شامل چندین استان می‌شد. صلاحیت محاکم استیناف احکام و قرارهای محاکم ابتدایی حوزه خود را در امور حقوقی و جزائیه و تجاری، وفق قانون اصول محاکمات و قانون تجارت،

استیناف رسیدگی می‌نماید. محکمه استیناف هرگاه به امور کیفری رسیدگی می‌کرده محکمه جنایی نامیده می‌شد و هرگاه به جرائم مطبوعاتی رسیدگی می‌کرد دادگاه مطبوعات نامیده می‌شد. در سازمان محاکم عمومی تعدد قاضی حاکم بود به این معنی که به جای یک نفر دو یا چند نفر به قضاوت می‌پرداختند. محاکم عمومی دارای صلاحیت مشترک در امور کیفری و حقوقی بودند و رسیدگی دومرحله‌ای رایج شد: بدوی و تجدیدنظر. محاکم اختصاصی: ماده چهار قانون اصول تشکیلات چنین اشعار می‌داشت «محاکم اختصاصی آن است که به هیچ امری حق رسیدگی ندارد غیر آنچه قانون صراحتاً اجازه داده است مثل محاکم تجارت و نظامی و محکمه جنایی اختصاصی و محکمه انتظامی قضات» (ص ۱۶۲-۱۶۷).

قانون محاکم تجارت در ۲۴ شعبان ۱۳۳۲ ق در ۶۲ ماده به تصویب کمیسیون عدلیه رسید. اعضاء آن جز رؤسا و معاونین از تجار تشکیل می‌شد در ۴ بهمن ۱۳۰۴ سازمان آن‌ها با تصویب قانون تشکیل محاکم تجاری تغییر کرد صاحب‌منصبان نظامی و سربازان در محل خدمت اگر متهم به جنحه یا جنایتی می‌شدند در دادگاه نظامی به آن رسیدگی می‌شد محکمه جنایی اختصاصی نیز یک محکمه شرعی بود که به جرائمی که جنبه شرعی داشت رسیدگی می‌کرد. صلاحیت این محاکم شامل اموری بود که مجازات آن‌ها منحصر به حد یا تعزیر بود بر اساس قوانین اسامی مجازات آن‌ها اعدام یا قصاص بود احکام آن‌ها قطعی و غیرقابل استیناف بود. محکمه انتظامی قضات طبق ماده ۱۸۱ قانون اصول تشکیلات عدلیه به تقصیرات اداری رؤسا و اعضای محاکم و معاونین و اعضای محاکم ابتدایی و صاحب‌منصبانی که با آن‌ها در یک مقام هستند، در مجلس رسیدگی اداری (مجلس رسیدگی عالی) که در وزارت عدلیه تشکیل می‌گردد و به تقصیرات دفتردار و اجزای دفترخانه محاکم و اشخاصی که با آن‌ها در یک مقام هستند در مجلس فوق‌العاده اداری همان محکمه که در آن مشغول خدمت هستند رسیدگی می‌شود (ص ۱۶۷-۱۷۰).

محاضر شرعی در مراکز ایالات و ولایت وجود داشتند و احکام آن‌ها معتبر بود. آن‌ها باید مورد تأیید وزارت عدلیه باشند. بر اساس ماده ۳ هر محضری عبارت بود از یک نفر مجتهد جامع‌الشرایط که حاکم محضر نامیده می‌شد و دو نفر معاون قریب الاجتهاد. اگر دو مرجع تقلید اجتهاد فردی را تأیید می‌کردند او به مرجعیت و قضاوت شناخته می‌شد. محاضر شرع مستقیماً دعاوی و شکایات را رؤیت نمی‌کردند بلکه به اموری رسیدگی می‌کردند که از محکمه ابتدایی حوزه‌اشان به آن ارجاع می‌گردید. احکام صادره از محاکم شرعی توسط خود آن محضر اجرا نمی‌شد بلکه حکم زمانی اجرا می‌شد که محکمه‌ای که دعوی را ارجاع داده است بر طبق حکم محضر، حکم و اجرائیه صادر کند. این وضعیت سبب شده بود که محاضر شرع اساساً محکمه تلقی نشوند زیرا قانون‌گذار آن‌ها را نه محکمه بلکه محضری دانست. از این گذشته نه اصحاب دعوی دادخواست خود را مستقیماً به آن می‌دادند و نه برگ اجرایی توسط آن‌ها صادر می‌شد. محاضر شرع درواقع مجتهدین و علمایی بودند که مطابق مقررات فقهی به دعاوی رسیدگی می‌کردند منتهی رأی صادرشده از آن‌ها زمانی قابلیت اجرایی داشت که دادگاه ارجاع‌کننده برای آن‌ها اجرائیه صادر می‌کرد (ص ۱۷۳-۱۷۴).

اداره مدعی‌العموم برای حفظ حقوق عامه تشکیل شد. مدعی‌العموم‌ها هیئتی از رؤسا و ضابطین عدلیه بودند که در موارد مقرر قانونی در محکمه عدلیه حاضر بودند و وظایف خود را نسبت به حفظ حقوق عامه و نظارت بر اجرای قوانین انجام می‌دادند. در اظهارات نمایندگان مدعی‌العموم مقام ولایت و حاکم شرع تلقی شده است. برای انتخاب مدعی‌العموم باید تصویب یک مجتهد جامع‌الشرایط که مقام فتوا و قضاوت میان مسلمانان داشت صورت می‌گرفت. مدعی‌العموم کل و مدعی‌العموم استیناف به تصویب وزیر عدلیه و اذن حاکم شرع معین و به فرمان همایونی منصوب می‌شد (ص ۱۷۴-۱۷۵).

دیوان عالی تمیز، برای نخستین بار به‌موجب قانون اصول تشکیلات عدلیه ایجاد شد دیوان عالی تمیز عالی‌ترین مرجع قضایی در سلسله‌مراتب طولی محاکم و تشکیلات قضایی بود و رسیدگی آن فقط رسیدگی شکلی بوده است. به این معنا که احکام قابل فرجام از حیث رعایت یا عدم رعایت مقررات ابرام و نقض می‌گردید. در برخی موارد به‌تصریح قانون، دیوان تمیز حق رسیدگی

ماهوی در امور کیفری را داشت مثلاً رسیدگی به جنحه و جنایت ارتكابی وزرا اعم از اینکه سیاسی باشد یا غیرسیاسی در جلسه عمومی دیوان تمیز صورت می‌گرفت (ص ۱۷۷).

مشیرالدوله وقتی در ۱۳۲۸ ق وزیر عدلیه شد دو شرط برای پذیرش این مقام گذاشت: ۱- تنظیم بودجه عدلیه و ۲- تصویب قوانین راجع به تشکیلات و اصول محاکمات حقوقی و قضایی. قوانین راجع به عدلیه در صدر مشروطه برخلاف پیش‌بینی قانون اساسی و متمم آن هرگز به تصویب مجلس نرسید دولت‌ها در حقیقت تفویض اختیارات و اقتدارات تقنینی مجلس به دولت یا کمیسیون عدلیه را درخواست می‌کردند این تفویض اختیار در قوانین مشروطه و متمم آن پیش‌بینی شده بود. عدم تجربه نمایندگان در وضع قانون و تخصصی بودن قوانین راجع به عدلیه باعث رکود قانون‌گذاری شد. به‌عنوان مثال سلیمان میرزا یک ماه وقت صرف توضیح معنی محاکم عمومی و خصوصی کرد. درخواست مشیرالدوله و موافقت مجلس دوم با تصویب قوانین عدلیه توسط کمیسیون پارلمانی عدلیه بدعتی ایجاد کرد که قانون‌گذاری راجع به عدلیه به کمیسیون عدلیه واگذار شود. موقتی بودن قوانین عدلیه و عدم تناسب آن با مقتضیات جامعه مهم‌ترین اشکالات عملی قوانین در دوران بعد از مشروطه بود (ص ۱۸۴-۱۹۰). همواره در مورد تعیین صلاحیت محاکم عرف و شرع اختلاف بود تا در سال ۱۳۳۰ صلاحیت آن‌ها مشخص شد (ص ۲۰۴). همچنین تا سال ۱۳۰۴ که قانون جزای عمومی به تصویب رسید صلاحیت محاکم کیفری عرفی دقیقاً معلوم نبود زیرا اینکه چه نوع جرمی خلاف، جنحه و جنایت است موکول به قانون جزای عرفی شده بود (ص ۲۰۹).

بعد از انقلاب مشروطه و قبل از روی کار آمدن رضاخان به‌طور کلی برتری با قضاوت شرعی بود با وجود ایجاد تشکیلات جدید قضاوت عرفی و غیرروحانی به‌اندازه کافی وجود نداشت البته حاکمیت قوانین قضایی شرعی نیز به برتری قضاوت شرعی به قضاوت عرفی کمک می‌کرد. همچنین باید سهمی را برای نظارت و وسواس علما در نظر گرفت که از اصل دو متمم قانون اساسی ریشه می‌گرفت. همچنین باید اذعان کرد که حضور تعدادی از روحانیون در مجلس و کمیسیون عدلیه نیز در این زمینه بی‌تأثیر نبوده است (ص ۲۱۱-۲۱۹).

با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ سید ضیاء عدلیه را منحل کرد که با خشنودی مردم روبرو شد. سید محمد تدین گفته بود عدلیه فعلی حقوق افراد را تضمین نمی‌کند. آشفتگی عدلیه متأثر از اوضاع آشفتنه داخلی بود. بی‌ثباتی، دخالت خارجی و عوامل مخل داخلی برخی از مهم‌ترین دلایل بودند. فقدان حاکمیت قضایی در سراسر کشور، فقدان استقلال قوه قضائیه و نقض صلاحیت علمی عدلیه هم در این میان تأثیرگذار بود. نبودن عدلیه در شهرستان‌ها به خاطر مسئله بودجه، بسته شدن عدلیه یک شهر به علت اینکه قضاوت آن‌ها می‌کردند و دنبال سیاست می‌رفتند، ضعف قوای انتظامی و ضابطین دادگستری که مجری احکام عدلیه بودند باعث می‌شد ضمانت اجرایی احکام عدلیه کم شود. در صدر مشروطه صلاحیت عمومی عدلیه در رسیدگی به تظلمات به انحای گوناگون نقض می‌شد و بخش عمده‌ای از اقتدار و صلاحیت‌های عدلیه از آن سلب و در کنترل سایر بخش‌های حکومت قرار گرفت (محاکمات خارجی؛ وزارت خارجه- اداره زندان‌ها؛ وزارت داخله- دادگاه‌های نظامی؛ وزارت جنگ). وضع بودجه عدلیه از موانع توسعه آن بود زیرا دولت از تهیه بودجه موردنیاز آن عاجز بود و بودجه عدلیه تنها کفاف عدلیه مرکز را می‌داد. هزینه عدلیه ایالات از محل فروش تمبر حاصل می‌شد که در اختیار رؤسای عدلیه ایالات بود. گاهی برای جبران و تأمین هزینه عدلیه مقامات عدلیه متوسل به مقام‌های محلی می‌شدند که این امر باعث وابستگی عدلیه به مقامات محلی و نقض استقلال آن می‌شد. هرچند در سال ۱۳۲۶ ق برای قضاوت حقوق تعیین شد و در سال ۱۳۲۸ نیز برای عدلیه بودجه در نظر گرفته شد اما این امر از مشکلات مالی عدلیه به‌هیچ‌عنوان نکاست (ص ۲۳۰-۲۴۷).

دوران پهلوی

در دوران صدارت و وزارت رضاخان تغییر و تحولی جدی در امور قضایی صورت نگرفت. اما در زمان سلطنت وی در ۲۰ اسفند ۱۳۰۵ ش مجدداً عدلیه تهران و در ۱۶ اسفند همان سال در سراسر کشور تعطیل گردید. **انحلال عدلیه مبنای قانونی نداشت و هیچ یک از متون قانونی چنین اختیاری را برای وزیر عدلیه در نظر نگرفته بود** (ص ۲۸۷-۲۹۰). داور برای انحلال عدلیه از مجلس تقاضای اختیارات ویژه کرد (ص ۳۰۴). داور در انتخاب قضات جدید تحصیلات افراد را ملاک قرار داد. برخی قضات را از قضات سابق عدلیه، برخی از سایر وزارتخانه‌ها، برخی از میان تحصیل‌کردگان اروپا و عده‌ای از فارغ‌التحصیلان مدرسه عالی حقوق انتخاب شدند. خود داور در هنگام افتتاح عدلیه به نکاتی در مورد سازمان جدید قضایی پرداخت از جمله اینکه تعداد قضات جای خود را به وحدت قضات داده است. شعبه‌های تمیز به چهار شعبه افزایش یافت، شعبه استیناف و بدایت به دو قسمت استیناف و بدایت سیار و استیناف و بدایت ثابت تغییر کرد. اضافه شدن اتاق اصلاح به تشکیلات و افزوده شدن شعبات همدان و اصفهان به شعبات استیناف از دیگر تغییرات مهم بود. داور جز در مورد گزینش و انتخاب مأموران قضایی در خصوص سایر اقدامات خود از همفکری و مشورت دیگران بهره می‌برد وی نخست کمیسیونی تحت عنوان کمیسیون اصلاح قوانین عدلیه تشکیل داد که اعضای آن عبارت بودند از میرزا حسن خان مشیرالدوله، دکتر محمد مصدق، میرزا محسن خان صدر، منصورالسلطنه عدل و میرزا احمدخان شریعت زاده. وی بعدها برای اصلاح هر دسته از قوانین مربوط به تشکیلات، اصول محاکمات و... کمیسیون ویژه‌ای تشکیل داد. در طول سلطنت رضاشاه به دنبال تجدید سازمان و تشکیلات اداری کشور در تاریخ ۱۵ دی ۱۳۰۵ طرحی به تصویب رسید که به موجب آن دولت موظف شد ظرف سه ماه لایحه قانونی تشکیلات وزارتخانه را تقدیم مجلس کند. شاید در اثر این تکلیف قانونی بود که در قانون جدید هرچند به صورت فشرده در قالب یک ماده قانونی تشکیلات اداری در وزارت عدلیه مورد توجه قرار گرفت. در نتیجه در قانون تشکیلات عدلیه، مصوب تیر ۱۳۰۷ که مکمل قانون سابق بود تشکیلات دادگستری منحصر به تشکیلات قضایی نشد و دربرگیرنده تشکیلات قضایی و اداری تلقی گردید. ماده اول این قانون که هسته قانونی تشکیلات اداری دادگستری را تشکیل می‌داد سازمان اداری وزارت دادگستری را چنین تعیین کرده بود ادارات وزارت عدلیه به قرار زیر است ۱- اداره کابینه و ضبط کل. ۲- اداره پرسنلی و تشکیلات اداری. ۳- اداره محاسبات. ۴- اداره تهیه لوایح قانونی و ترجمه و احصائیه. ۵- اداره ثبت اسناد و املاک این ماده طبق قانون اصلاحی قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب دی‌ماه ۱۳۱۵ نسخ شد و به جای آن چهارده ماده اول این قانون وضع شد در قانون جدید، تشکیلات اداری وزارت دادگستری با تفضیل بیشتری بیان شد. ۱- اداره کل امور قضایی. ۲- اداره کل امور اداری. ۳- اداره کل ثبت اسناد و املاک هر یک از این ادارات مشتمل بر چندین اداره می‌شدند که هر یک وظایف مخصوص خود داشتند اداره کل امور قضایی شامل اداره نظارت، اداره حقوقی، اداره فنی (ماده ۲). اداره نظارت مشتمل بود بر اداره رویه قضایی، اداره بازرسی محاکم و پارک‌ها (بازرسان وزارتی) رسیدگی به شکایات و گزارشات در خصوص مأمورین قضایی (بازرسی قضایی (ماده ۳). اداره حقوقی شامل سه قسمت بود: امور بین الملل (استرداد و تعاون بین المللی قراردادهای قضایی و...) مشاوره حقوقی (رسیدگی به تقاضای عفو و تخفیف مجازات) و دبیرخانه کمیسیون‌های تهیه قوانین (قوانین حقوق، قوانین جزایی و کمیسیون‌های اتفاقی) اداره فنی شامل (مطبوعات، نشریات حقوقی، مجله رسمی) و ترجمه و کتابخانه (تنظیم امور مترجمین و سایر اهل خبره و مصدقین آمار امور قضایی و سجل جزایی) به موجب ماده ۵ اداره کل امور دارایی شامل سه اداره بود ۱- اداره استخدام (کارگزینی) که امور راجع به تغییر و تبدیل و ترفیع و تقاعد مأمورین اعم از قضایی و اداری را در برمی‌گرفت. ۲- اداره بازرسی امور اداری. ۳- اداره محاسبات جزء. تشکیلات مزبور به موجب ماده ۶ وزیر عدلیه سه دفتر اختصاصی داشت: دفتر کل وزارتی (مشتمل بر دارالانشاء، دفتر راکدها، دفتر محرمانه) دفتر بازرسی کل کشور، دفتر کل بازرسی و تشکیلات و کلای عدلیه (ص ۳۰۹-۳۱۸).

شورای عالی دادگستری

این شورا به موجب قانون اصلاح قسمتی از قانون اصول تشکیلات عدلیه و استخدام قضات مصوب دی‌ماه ۱۳۱۵ به وجود آمد. ماده یازده آن در مقام تعیین وظایف و اختیارات شورا چنین مقرر می‌داشت شورای عالی دارای وظایف ذیل است اولاً شور و

تبادل نظر راجع به مصالح اساسی تشکیلات قضایی، رسیدگی به تخلفات مأمورین قضایی که متهم به رفتار و اخلاق منافی با حیثیت قضایی باشد. یا تمرد از نظامات اداری و یا اعمال نظریات خصوصی در اتخاذ تصمیمات قضایی هستند. این شورا جنبه مشورتی و تبادل نظر داشت و تصمیم‌گیری با وزارت عدلیه بود و این امر متأسفانه تا حدی باعث سلب استقلال قضات شد (ص ۳۰۹)

اداره ثبت اسناد و املاک در ماده اول قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۰۰ اداره ثبت اسناد و املاک، یکی از ادارات پنج‌گانه وزارت عدلیه شمرده شد بود اگرچه قوانین ثبتی سابقه بیشتری داشت داور نخست قانون ثبت عمومی املاک و مرور زمان را در ۲۱ بهمن ۱۳۰۶ به تصویب رسانید و در ۱۳ بهمن ۱۳۰۷ قانون دفاتر اسناد رسمی را تهیه و تصویب کرد و در ۲۳ مرداد ۱۳۱۰ با تصویب قانون ازدواج و طلاق دفاتر ازدواج و طلاق ایجاد شد و به این ترتیب امر ثبت اسناد ازدواج و طلاق و معاملات راجع به املاک اجباری شد و تشکیلات اداره ثبت اسناد و املاک به تدریج توسعه یافت و به یکی از ادارات پیچیده و پرمشغله وزارت دادگستری تبدیل شد (ص ۳۱۹).

دفتر بازرسی کل کشور به موجب قانون اصلاحی ۱۳۱۵ برای اولین بار به وجود آمده بود. اهمیت آن بیشتر از این جهت بود که وظیفه و نقش دستگاه قضایی در مورد نظارت بر حسن جریان اداره امور در سایر ادارات و وزارتخانه‌ها را بر عهده داشت. البته قبل از ایجاد دفتر مزبور به امر رضاشاه هیئت وزیران در مورخه ۱۹ آذرماه ۱۳۰۸ تصویب‌نامه‌ای صادر کرد که بر طبق آن برای رسیدگی به اوضاع عمومی مملکت و برای تفتیش رفتار کلیه مأمورین دولتی نسبت به اهالی حوزه مدیریت خویش هیئتی به نام هیئت تفتیشیه مملکتی مرکب از اعضای عالی‌رتبه وزارتخانه و به ریاست یکی از وزرا تشکیل شد که ابتدا زیر نظر داور بود اما بعدها به کنترل وزارت جنگ درآمد. با وجود این نظارت عالی وزیر عدلیه همچنان ادامه داشت. نماینده وزارت عدلیه در این هیئت‌ها سمت نمایندگی دادستان دیوان جزایی عمال دولت را دارا بود و مقرر رسمی این هیئت‌ها دادگستری هر ایالت یا ولایت بود. هدف بازرسی کل کشور این بود که در وزارت دادگستری دستگاهی باشد که نسبت به کلیه وزارتخانه‌ها حق اعمال نظارت داشته باشد. اقدامات هیئت‌های بازرسی معمولاً مفید واقع می‌شد و در جلوگیری از تخلفات و جرائم مأمورین دولت و رفع نقص‌های موجود در ادارات می‌توانست نقش مهمی داشته باشد (همان ۳۲۰).

دفتر بازرسی و تشکیلات وکلا

داور برای وکالت در دادگستری شرایطی قائل شد. وی سعی کرد تمام امور راجع به وکلا را تحت نظارت وزارت عدلیه درآورد. ابتدا کمیسیون به منظور انتخاب وکلای رسمی تشکیل شد که در نهایت تعداد زیادی وکیل انتخاب کرد و به وزیر عدلیه پیشنهاد کرد داور هم آن‌ها را به عنوان وکیل رسمی عدلیه معرفی کرد. در سال ۱۳۰۹ به موجب نظامنامه‌ای که برای وکلا تنظیم شد و ضوابطی که برای امر وکالت تعیین شد کانونی تحت ریاست میرزا داوود خان پیرنیا رئیس اداره احصائیه وزارت عدلیه تشکیل شد و ریاست افتخاری آن به وزیر رسید. امور راجع به وکلا تحت نظارت اداره احصائیه قرار داشت تا اینکه قانون وکالت در ۲۰ شهریور ۱۳۱۴ به تصویب رسید و امور راجع به وکالت از سلطه نظامنامه‌ها و متحدالامال‌ها خارج و تابع قانون مصوب مجلس گردید. کانون تابع نظامات عدلیه بود و مهم‌ترین امور مربوط به وکلا چون صدور اجازه‌نامه وکالت و تعقیب انتظامی وکلا در اختیار اداره وکالت و احصائیه بود بنابراین تشکیلات قضایی در دوران رضاشاه گسترش زیادی یافت به دلیل امنیت نسبی و قدرت دولت مرکزی بود. تعدد قضایی هم در سازمان محاکم تبدیل به وحدت قضایی شد پس از قانون تقسیمات کشوری در تاریخ ۱۲ دی‌ماه ۱۳۱۶ این تقسیمات مبنای حوزه‌بندی محاکم قضایی شد به همین جهت در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸، محکمه ابتدایی به دادگاه شهرستان تغییر نام داد و دادگاه بخش جایگزین محکمه صلح و دادستان استان جایگزین محکمه استیناف شد. دادگاه صلح کوچک‌ترین جزء تشکیلات قضایی مملکت بود که در شهرها و بلوکات و قصبات تشکیل می‌شد به موجب قانون تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۰۷ محکمه صلح یک دادگاه عمومی بود که در مرحله اول بررسی به دعوی و شکایات رسیدگی ماهیتی می‌کرد. معمولاً حوزه آن جزئی از حوزه یک دادگاه ابتدایی بود در قانون مزبور تغییرات زیر رخ داد. محاکم صلح که قضاوت شرعی امور مربوطه به

محکمه صلح را عهده‌دار بود از سازمان این محکمه حذف شد. این محکمه تنها از یک نفر امین صلح تشکیل می‌شد. صلاحیت محکمه صلح افزایش یافت ۳- به‌موجب ماده ۲۵ به وزارت عدلیه اجازه داده شد محکمه موسوم به محکمه صلح ناحیه، برای رسیدگی به دعاوی که مدعی به آن بیش از بیست تومان نبود اعم از منقول و غیرمنقول و همچنین برای رسیدگی به دعاوی خلافی تشکیل دهد. احکام این محکمه قطعی و غیرقابل استیناف بود. در نقاطی که در مقر صلح ناحیه، محکمه ابتدایی تشکیل نشده بود حق نساب مدعی به صلح ناحیه به یک هزار ریال افزایش یافت. البته قابل استیناف بود. محکمه صلح، در امور کیفری نیز صلاحیت رسیدگی به امور خلافی و جنحه‌های کوچک را دارا بود و به این مناسبت عنوان دادگاه خلاف به آن اطلاق می‌شد. **جغرافیایی ایران و پراکندگی شهرها و بلوکات توسعه محاکم صلح و صلح ناحیه را اقتضاء می‌کرد ولی این امر به دلیل مشکلات مالی و استخدامی ممکن نشد. در نتیجه کشور با بحرانی قضایی روبرو شد که برای حل آن در تاریخ ۲۴ تیر ۱۳۰۹ قانون مأمورین صلح به تصویب رسید.** به‌موجب ماده اول این قانون امور مربوط به محاکم صلحیه توسط امین صلحیه، امین صلح و مأمور صلح جریان می‌یافت و به‌این ترتیب در کنار محکمه صلح و محکمه صلح ناحیه که توسط امنای اداره می‌شد و از سابق وجود داشت مأمور صلح نیز ایجاد شد. طبق ماده ۲ صلاحیت وظایف امنای صلح و امنای صلح ناحیه همان بود که در قوانین سابق آمده بود ولی حد صلاحیت وظایف مأموران صلح به‌موجب این قانون تعیین گردید. صلاحیت مأمور صلح در امور کیفری شامل امور خلافی و جنحه‌های کوچک می‌شد. در جنحه‌های مهم و جانیات سمت مستنطقی (بازپرس) را عهده‌دار بود که در برخی موارد حق صدور قرار توقیف متهم را دارا بود. طبق ماده ۱۳ این قانون وزارت عدلیه مجاز شد در نقاط کوچکی که دادگاه بخش وجود نداشت به هر نایب الحکومه (بخشدار) که شایسته بداند سمت مأمور صلح اعطا کند. در سال ۱۳۱۵ بار دیگر صلحیه مورد توجه قرار گرفت و به‌موجب قانون اصلاح قسمتی از قانون اصول تشکیلات عدلیه، ضمن آنکه صلاحیت محکمه صلح در امور حقوقی و کیفر افزایش یافت، مقرر شد که محکمه صلحیه ممکن است دارای شعب متعدد و عضو علی‌البدل باشد. وزارت عدلیه مجاز گردید که به اقتضای محل حوزه صلاحیت و وظایف محکمه صلحیه بین شعب تقسیم کند و باینکه بین شعب از لحاظ صلاحیت تفاوت قائل شود (ماده ۱۸ الی ۲۵) به‌این ترتیب، محکمه صلح ناحیه را اصلاح و موارد ۲۶ تا ۳۰ قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۰۷ از تشکیلات قضایی مملکت حذف گردید. به‌جز این در سال ۱۳۱۵ صلاحیت کیفری محاکم صلح بازم افزایش یافت. آخرین تحول در مورد محاکم صلح به‌موجب قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ صورت گرفت و متعاقب تصویب قانون تقسیمات کشوری در سال ۱۳۱۶ تقسیم قلمروی کشور به ۲۹۰ بخش، در این قانون، حوزه بخش، حوزه صلاحیت دادگاه صلح قرار گرفت و به این مناسبت نام دادگاه صلح به دادگاه بخش تغییر یافت (زرنگ، ۱۳۸۱، ۳۲۱-۳۲۶).

محکمه ابتدایی

طرح دعاوی و شکایات جزء در مواردی که در صلاحیت محکمه صلح بود بدو در محکمه ابتدایی صورت می‌گرفت لیکن محکمه ابتدایی نسبت به محکمه صلح یک محکمه عالی تلقی می‌شد. مهم‌ترین تغییری که در محکمه ابتدایی در دوران رضاشاه رخ داد تغییر سازمان دادگاه ابتدایی بود. طبق ماه ۳۳ قانون اصول تشکیلات عدلیه ۱۳۰۷ محکمه ابتدایی از یک نفر حاکم تشکیل می‌شد و در صورت تعدد شعب هر شعبه دارای یک نفر حاکم خواهد بود در این صورت، رئیس شعبه اول سمت ریاست کل خواهد داشت، بنابراین برخلاف گذشته که سیستم تعدد قاضی حاکم بود و چند نفر با مشورت تصمیم‌گیری و رأی نهایی را صادر می‌کردند، بعد از تنها یک نفر به‌عنوان حاکم امر قضاوت را عهده‌دار بود. محکمه ابتدایی صلاحیت رسیدگی به امور کیفری و حقوقی را دارا بود هرچند وزارت عدلیه می‌توانست هریک از دعاوی حقوقی و جزایی را به شعب ویژه اختصاص دهد. محکمه ابتدایی در مقام رسیدگی به امور حقوقی محکمه بدایت در مقام رسیدگی به امور کیفری محکمه جنحه نامیده می‌شد. بعد از تصویب قانون مربوط به تقسیمات اداری در سال ۱۳۱۶ و با تصویب قانون دادرسی مدنی در سال ۱۳۱۸ حوزه قضایی محکمه ابتدایی یا بدایت، حوزه اداری شهرستان تعیین شد و دادگاه ابتدایی به دادگاه شهرستان تغییر نام داد. حتی‌الامکان سعی شده بود حوزه دادگاه شهرستان با حوزه شهرستان منطبق باشد. دادگاه ابتدایی ستون اصلی دستگاه قضایی بود زیرا تمام دعاوی جز آنچه در

صلاحیت محکمه صلح قرار می‌گرفت در صلاحیت محکمه ابتدایی بود و این محکمه مرجع اصلی رسیدگی در اولین مرحله به کلیه دعاوی مدنی و کیفری بود (ص ۳۲۷-۳۲۸).

محکمه استیناف

محکمه استیناف مرجع پژوهشی احکام و قراردادها صادره از محاکم ابتدایی خود اعم از حقوقی - جزایی و تجاری بود و نوعی محکمه عالی بود که تنها نسبت به دیوان عالی کشور تالی محسوب نمی‌شد. اگر محکوم به حکم محکمه ابتدایی تسلیم نمی‌شد به محکمه استیناف شکایت می‌کرد تا مجدداً به ماهیت دعوی رسیدگی شود. البته محکمه استیناف به اموری که طبق قانون مجازات عمومی جنایت تشخیص داده شده بود بدو رسیدگی می‌کرد و در این موقع دیوان جنایی نامیده می‌شد (ص ۳۲۸).

بعضی از محاکم اختصاصی، همچون دادگاه نظامی جدا از تشکیلات دادگستری به حساب می‌آمدند. وجود دادگاه‌های اختصاصی، از آنجاکه صلاحیت عمومی عدلیه را نقض می‌کند و استقلال دستگاه قضایی را خدشه‌دار می‌سازد (ص ۲۳۹).

تنها دادگاه اختصاصی که در متمم قانون اساسی صراحتاً به آن اشاره شده بود دادگاه نظامی بود. در سال‌های پس از مشروطه، قانون خاصی در مورد این دادگاه به تصویب نرسید و این دادگاه تحت عنوان «محاکم عسکریه» طبق نظامنامه‌ها و دستورالعمل‌های وزارت جنگ تشکیل و انجام وظیفه می‌کرد. پس از تشکیل دادگستری نوین، قانون نسبتاً مفصلی در ۲۸۲ ماده تحت عنوان قانون «اصول محاکمات و مجازات نظام» توسط وزارت عدلیه تهیه و در ۲۱ تیر ۱۳۰۷ از طرف مجلس به کمیسیون قوانین عدلیه ارجاع شد و در ۸ مرداد ۱۳۰۷ به تصویب کمیسیون رسید. این قانون در سال ۱۳۱۸ اصلاح شد و قانون دادرسی و کیفر ارتش جایگزین آن شد. (ص ۳۴۰).

به جز محاکم اختصاصی که مورد اشاره قرار گرفت در طول این دوره محکمه اختصاصی دیگری از قبیل محکمه ازدواج، محاکم عشایری ویژه لرستان و هیئت‌های حل اختلاف متعدد وجود داشته است. ایجاد محاکمی از این نوع مخالف با وحدت و تمرکز تشکیلات قضایی بوده است (ص ۳۴۶).

فقدان حاکمیت قضایی به معنی عدم اشراف، و هدایت دستگاه قضایی مملکت نسبت به جریان امور قضایی در سراسر کشور، به‌عنوان یکی از نقاط ضعف دستگاه قضایی صدر مشروطه بود حاکمیت قضایی تحت تأثیر گسترش و تقویت حاکمیت سیاسی و قدرت دولت مرکزی، توسعه نسبی برخوردار گردید (ص ۳۴۷).

قدرت دولت مرکزی در دوره رضاخان، بر جریان کلیه امور مملکت تأثیر گذاشت و از جمله باعث اقتدار قابل توجه دستگاه قضایی شد. این تأثیر از چند جهت بود: به‌موجب مواد ۱۶۰ تا ۱۶۲ قانون مجازات عمومی ۱۳۰۴، ترمرد نسبت به مأمورین دولت جرم تلقی گردید و متمردين به مجازات حبس محکوم می‌شدند (ص ۳۴۸). توسعه و گسترش محاکم استیناف، باعث تحکیم حاکمیت قضایی در سراسر مملکت شد (ص ۳۵۰).

الغای کاپیتولاسیون

با گسترش نهضت‌های ناسیونالیستی و استقلال طلب و سپری شدن دوران استعمار کهن، در روابط بین دولت‌ها نیز تحولاتی ایجاد شد، از جمله اینکه کاپیتولاسیون امری ناپسند و در روابط بین‌المللی تلقی شد که دیگر قابل تحمل نبود بنابراین الغای کاپیتولاسیون در ایران هم طبیعی و اقتضای شرایط روزگار بود (ص ۳۵۳).

به دنبال الغای کاپیتولاسیون، از اول تیرماه ۱۳۰۶ اداره محاکمات وزارت خارجه و کارگزاری‌ها منحل شد و هیئت وزرا تصویب کرد که تمام کارگزاری‌های ولایات با عمارات آن از تاریخ اول تیرماه به وزارت داخله واگذار و بودجه آن ضمیمه بودجه وزارت داخله شود (ص ۳۵۶).

در سال ۱۳۱۰ سیر تغییرات و نوسانات مربوط به قضاوت شرعی - از بدو قانون‌گذاری از کتاب دوم قانون محاکم شرع، تمام قوانین و مقررات مربوط به قضاوت شرعی - از بدو قانون‌گذاری از کتاب دوم قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۲۹ هـ ق تا قانون راجع به محاکم شرع مصوب ۱۴ خرداد ۱۳۰۸ - منسوخ و قانون مزبور جایگزین آن‌ها شد (ص ۳۵۸).

در دوران بعد از مشروطه تا روی کار آمدن رضاخان، جریان تاریخی تسلط روحانیون بر امور قضای مملکت ادامه یافت. البته این امر بیشتر به دلیل نفوذ سیاسی و مقاومت روحانیون و بسنده نبودن قضات تحصیل کرده خارج از مدارس و حوزه‌های دینی بود و گرنه این باور که غیر از روحانیون می‌توانند قضاوت کنند و اساساً لزومی ندارد که قضاوت مبتنی بر شریعت باشد، بعد از مشروطه طرفدارانی در بین تجددگرایان و روشنفکران داشت (ص ۳۵۹). بر اساس قانون اصول تشکیلات عدلیه در استخدام قضاوت مصوب ۶ دی ۱۳۱۵ داشتن دانشنامه لیسانس از دانشکده حقوق تهران یا یک دانشگاه خارجی و مدت دو یا سه سال کارآموزی قضایی برای ورود به خدمت قضایی اجباری شد (ص ۳۶۱). اقدام دیگری که به‌صورت غیرمستقیم موجب طرد روحانیون و یا دوری‌گزیدن آن‌ها شده موضوع متحدالشکل کردن لباس اتباع ایران در داخل مملکت بود (ص ۴۶۱). فقط حکام شرع از پوشیدن لباس جدید معاف شدند. پس از آن قضات مکلف شدند هنگام قضاوت بدون کلاه در مسند قضا قرار گیرند (ص ۴۶۱). احیای اصل ۲ متمم قانون اساسی و تشکیل هیئت پنج نفره علما در دوره مشروطه دوباره مورد مذاکره و حتی توافق قرار گرفت ولی هیچ‌گاه عملی نشد (ص ۳۶۲). یکی دیگر از عوامل تجدید قضاوت شرعی و بسط قضاوت عرفی، محدود شدن حوزه صلاحیت و اختیارات مراجع قضایی شرعی بود (ص ۳۶۸). نفوذ نظام‌های حقوقی خارجی از ویژگی‌های نظام قضایی در این دوران است.

جهت‌گیری‌های کلی قوانین حقوقی و قضایی

بررسی مجموع قوانین و مقررات حقوقی و قضایی در این دوره، بیانگر این امر است که وضع این‌گونه قوانین در سه جهت کلی صورت گرفته است: ۱- عرفی کردن نظام قضایی و تجدید قضاوت شرعی؛ ۲- تسریع محاکمات؛ ۳- حمایت از حقوق دولت در برابر حقوق اشخاص (ص ۳۷۴). قانون اصول محاکمات ۱۳۲۹ هـ ق تا سال ۱۳۰۶ هـ ش ملاک عمل محاکم بود تا اینکه در سال ۱۳۰۶ هـ بموجب اختیاراتی که داور از مجلس گرفت، کمیسیونی برای تجدیدنظر در این قانون و با هدف سرعت بخشیدن به جریان محاکمات تشکیل داد. حاصل کار این کمیسیون، تصویب قانون اصول محاکمات معروف به قانون آزمایش در ۳۰۸ ماده بود (ص ۳۷۸).

قانون ثبت اسناد و مدارک

این قانون به‌موجب قانونی که در ۲۸ خرداد ۱۳۰۲ تصویب شد منسوخ گردید. در آغاز دوران وزارت داور، برای تهیه قوانین ثبت عمومی املاک تشکیل و در ۳۱ اسفند ۱۳۰۶ قانون ثبت عمومی و املاک و مرور زمان تصویب شد و با قدرت تمام اجرا شد. اجرای قانون ثبت نقش مهمی در کاهش دعاوی و تثبیت حقوق مالکانه افراد داشت (ص ۳۸۱). در بهمن ۱۳۰۷، قانون دفاتر اسناد رسمی به تصویب رسید و وسیله ثبت و ضبط و نقل و انتقال مالکیت راجع به املاک فراهم شد. در سال ۱۳۰۸ به دلیل گوناگونی و پراکندگی قوانین و مقررات ثبتی، قانونی در ۲۵۵ ماده توسط داور تنظیم شد و توسط کمیسیون قوانین عدلیه مجلس به تصویب رسید. به‌موجب ماده ۲۵۵ این قانون کلیه قوانین و مقررات ثبتی منسوخ گردید. بالاخره در ۲۶ اسفند ۱۳۱۰ قانون ثبت اسناد و املاک جدیدی به تصویب رسید که علیرغم تغییرات و اصلاحاتی که در آن صورت گرفته است، هنوز مهم‌ترین قانون راجع به

ثبت اسناد و مدارک است (ص ۳۸۲). علاوه بر ثبت معاملات راجع به اموال غیرمنقول، به موجب قانون ازدواج مصوب ۲۳ مرداد ۱۳۱۰ ثبت وقوع ازدواج و طلاق در دفاتر مربوطه اجباری شد (ص ۳۸۲).

یکی از تحولات دوره رضاخان تصویب قوانین ماهوی بود. صرف نظر از ماهیت این قوانین، تصویب آن باعث شد که محاکم از سردرگمی خارج شوند و تشتت آرا و اختلاف نظرهایی که تا آن زمان بین محاکم بود خاتمه یابد. (ص ۳۸۲).

یکی از بارزترین قوانینی که در این دوره به تصویب رسید و تا به امروز از حیث آیین و اسلوب نگارش و تأثیر آن در زندگی اجتماعی مردم سرآمد قوانین حقوقی بوده است قانونی مدنی است. قانون مدنی دربرگیرنده مجموعه‌ای از قواعد و مقرراتی است که حیاتی‌ترین روابط اجتماعی افراد را تحت نظم و قاعده درآورده است. در دوران مشروطه پیرامون هیچ‌یک از موضوع‌های حقوق مدنی، قانونی به تصویب نرسید. (ص ۳۸۳). داور ابتدا قصد داشت قانون مدنی را با رعایت قوانین مدنی اروپا بنویسد، ولی بعد دانست که این امر در ایران غیرممکن است. پس مجمعی از فقها و مطلعین گردآورد تا حتی‌الامکان مطالبی برخلاف شرع تصویب نشود. مبنای اصلی قانون مدنی، مقررات فقهی بود (ص ۳۸۴).

از قوانین بسیار مفیدی که در این فاصله تصویب شد، ماده واحد مصوب ۳۱ تیر ۱۳۱۲ راجع به رعایت قواعد مذهبی ایرانیان غیر شیعه در احوال شخیصه بود. قبل از آن ایرانیان غیر شیعه و اقلیت‌های مذهبی، برای تفصیل دعاوی خویش به محاکم و محاضر شرعی مراجعه نمی‌کردند چون در این مراجع تنها قواعد و مقررات فقهی اسلامی ملاک عمل بود (ص ۳۸۶).

نخستین قانونی که تقریباً دربرگیرنده مقررات مختلفی راجع به موضوعات تجاری بود، در ۲۵ دلو ۱۳۰۳ به تصویب رسید. این قانون بعد از مدت کوتاهی مورد تغییر و اصلاح واقع شد و قوانین جدیدی در ۱۲ فروردین و ۱۲ خرداد ۱۳۰۴ هـ ش به تصویب رسید. در سال ۱۳۱۰ قانون ثبت شرکت‌ها تصویب شد و بالاخره در اسفندماه ۱۳۱۱ تجارت کاملی به تصویب رسید که تا امروز به قوت و اعتبار خویش باقی مانده است (ص ۳۸۶).

مقررات جزایی چون بانظم و امنیت مملکت ارتباط داشت، وضع آن از همان آغاز و با شروع نهضت قانون‌نویسی مورد توجه بود، ولی به دلیل عدم رعایت مبانی شرعی و فرهنگی و تقلید از مبانی حقوق جزایی چون، ناظر به ترتیبات و تشریفات رسیدگی بود با مشکلی مواجه نشد (ص ۳۸۱).

تصویب قانون جزا ضرورتی اجتناب‌ناپذیر بود لذا، در دوره رضاشاه برای اینکه عدلیه نقش خود را در راه ایجاد نظم و امنیت ایفا نمایند در سال ۱۳۰۳ لازم دیده شد که مقررات جزایی مدون گردد. به این منظور کمیسیونی در عدلیه تشکیل گردید. قسمت عمده قانون جزا در سال ۱۳۰۳ و قسمت دیگر آن در سال ۱۳۰۴ تهیه و تقدیم مجلس شورا شد و در نهایت به تصویب کمیسیون عدلیه رسید (ص ۳۸۷). این قانون به استناد قانونی که بر اساس آن وزیر عدلیه مجاز بود کلیه لوایح قانونی را که در دوره پنجم تقنینیه به مجلس شورای ملی پیشنهاد نموده یا می‌نمایند، بعد از تصویب کمیسیون عدلیه به صورت آزمایشی به اجرا در بیاورد، مورد عمل واقع شد و هیچ‌گاه این قانون به طور کامل به تصویب مجلس نرسید و فقط اصلاحات و اضافاتی در آن صورت گرفت (ص ۳۸۷-۳۸۸).

فقدان امنیت و عدالت قضایی را به عنوان مهم‌ترین ویژگی عملی نظام قضایی پهلوی اول به شمار می‌رود (ص ۳۹۱). سلب اولی‌ترین و حیاتی‌ترین حقوق و آزادی‌های ملت از قبیل: بازداشت و توقیف غیرقانونی، شکنجه و آزار و اذیت افراد، سلب مالکیت و غصب املاک مردم، از بین بردن مخالفین با شیوه‌های ناجوانمردانه، بیانگر عملکرد ضعیف دستگاه قضایی عهد رضاشاه بود که ۲۴۰۰۰ مفقود و مقتول و میلیون‌ها تومان دارایی غصب شده نتیجه آن بوده است (ص ۳۹۲). از دیگر ویژگی‌های عملی آن سلب

مالکیت و غصب آزادی، بازداشت غیرقانونی افراد، سانسور و توقیف مطبوعات، نابودی یا گرفتاری مخالفین و رجال، گرفتاری و نابودی مخالفین سیاسی است. وحشت از دست دادن قدرت سبب شد که دامنه تفسیر جرائم علیه امنیت کشور و ضدیت با سلطنت به قدری توسعه یابد که هرگونه انتقاد، اعتراض و یا کم ارادتی نسبت به رژیم، مخالفت با حکومت تلقی شود و فاعل آن به در دسر بیفتد (ص ۴۰۱). باوجودی که نابودی مخالفین به شکلی گسترده رایج بود، هیچ‌گاه فردی تحت عنوان جرم سیاسی مورد تعقیب و محاکمه واقع نمی‌شد، زیرا رسیدگی به این جرم به موجب قانون اساسی (اصل ۷۰ متمم قانون اساسی و) تبصره ماده ۸ قانون محاکمه وزرا و هیئت منصفه، می‌بایست با حضور هیئت منصفه صورت می‌گرفت (ص ۴۰۲). مهم‌ترین اقدام حکومت، تصویب قانونی در سال ۱۳۱۰ تحت عنوان «قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت» بود. این قانون که به «قانون سیاه» معروف شد با نسخ مواد ۶۰ و ۷۷ قانون مجازات عمومی، در مورد مجازات کسانی که متهم به واژگون کردن حکومت و نشر افکار اشتراکی بودند مجازات شدیدی تعیین کرد و رسیدگی به این‌گونه جرائم را در صلاحیت محکمه نظامی قرارداد (ص ۴۰۳).

انحطاط عدلیه قبل از رضاخان عمدتاً ریشه در عوامل قهری و جبری داشت که در شرایط آن روز جامعه ایران رفع آن خارج از مقدرات دولت ایران بود. عواملی از قبیل: ضعف دولت مرکزی تحت تأثیر حضور و نفوذ بیگانگان، حاکمیت کاپیتولاسیون، نابسامانی بودجه عدلیه، فقدان حاکمیت قضایی به دلیل اقتدار و نفوذ قدرت‌های محلی و... در جریان امور قضایی کشور تأثیر گزار بود اما در دوره رضاخان هیچ‌یک از عوامل مزبور وجود نداشت، منتهی تحت تأثیر مجموعه از عوامل ارادی که ریشه درخواست و اراده هیئت حاکمه داشت عدلیه این دوره را در انجام وظایف و رسیدن به آرمان‌هایش ضعیف و ناتوان بود (ص ۴۱۱) رضاخان که روزی اجرای قانون را مهم‌ترین برنامه دولت خود اعلام کرده بود، طالب آن شد که با دست بردن در قانون اساسی، با صدور فرمانی، وصف ایرانی بودن را به فوزیه مصری اعطا نمود و یا اینکه قانون فروش موقوفه را برخلاف قانون مدنی و سایر قوانین بر مجلس تحمیل کرد (ص ۴۱۵).

مجلس در تمام جنایت‌ها، بی‌عدالتی‌ها و ناامنی‌های دوره رضاخان شریک بود و با وضع قوانین نامناسب و سکوت تأیید آمیز خود، بستر بسیاری از فجایع آن دوره را فراهم کرد (ص ۴۱۹). در ساختار حکومت بعد از مشروطه، وزارت دادگستری که از اجزای قوه مجریه بود، مدیریت و نظارت عالی در امور قضایی را بر عهده داشته است؛ در نتیجه تفکر و عملکرد وزرای عدلیه که عضو قوه مجریه بودند نقش مؤثر و قابل توجهی در فساد یا سلامت جریان امور قضایی داشت‌اند (ص ۴۱۹).

نخست وزیران دوره حکومت رضاشاه همگی از جمله رجالی بودند که به خدمت رضاشاه درآمدند و در تدوین برنامه‌ها و تشکیل دولت‌های خویش، تنها اجرای نیت ملوکانه را مدنظر داشتند. بدیهی است که میزان سرسپردگی آن‌هم در مقام ریاست وزرایی، بهترین کمک به استبداد و پیشبرد برنامه‌ها و برآوردن اغراض رضاشاه بوده است. درحالی‌که وجود نخست‌وزیرانی خیرخواه تا حدود زیادی می‌توانست اسباب مهار دیکتاتوری و توسعه عدالت و امنیت و بالاخره تقویت و اقتدار دستگاه قضایی را فراهم آورد (ص ۴۲۳).

علی‌اکبر داور

داور در قلمرو استقلال دستگاه قضایی با تفسیری که از اصل ۸۲ متمم قانون اساسی به عمل آورد، استقلال دستگاه قضایی را نابود کرد. در مورد وضع قوانین حقوقی و قضایی و تصمیم‌گیری‌های مهم، با درخواست اختیارات از مجلس برای خود و برای کمیسیون قوانین عدلیه، نوعی «استبداد قضایی» ایجاد کرد و خواست و اراده خود را بر

دستگاه قضایی تحمیل کرد. با ایجاد محاکم اختصاصی از قبیل دیوان جزای عمال دولت و دیوان دادرسی دارای صلاحیت عام دستگاه قضایی را از بین برد و زمینه نفوذ قوه مجریه در قوه قضاییه را مساعد کرد (ص ۴۲۶). نقص استقلال قوه قضاییه از لوازم و نتایج غیرقابل اجتناب حکومت‌های استبدادی است، زیرا استقلال قوه قضاییه تعارضی ذاتی با رژیم سیاسی خودکامه دارد. رضاشاه نیز می‌بایست این استقلال را از قوه قضاییه می‌گرفت تا سلب مالکیت و غصب اموال مردم، کشتن آزادی خواهان مخالفین رژیم توقیف مطبوعات و بالاخره ارتکاب هزاران قتل، تبعید، آزار، شکنجه و توقیف غیرقانونی میسر باشد. (ص ۴۳۳).

سلب استقلال معنوی

سلب استقلال معنوی به این معنی است که گاهی بدون آنکه رسماً و به‌موجب دستور مقامات مافوق تغییر و تبدیل و یا نقل‌وانتقالی در شغل یک قاضی صورت بگیرد و استقلال یک قاضی به خطر بیفتد، از طریق اعمال نفوذ توسط مقامات و ارکان قدرت، جریان رسیدگی تحت تأثیر قرار می‌گیرد و قاضی رسیدگی‌کننده در تصمیم‌گیری خود اراده آزاد ندارد. (ص ۴۳۴). چه‌بسا کسانی که حکم براءت آن‌ها از مراجع قضایی صادر می‌شد، ولی بنا به نظر شهربانی همچنان در زندان باقی می‌ماندند. به‌طور کلی انتقال مدیریت زندان‌ها از وزارت کشور به وزارت دادگستری یک تحول مثبتی بود که از اوایل قرن بیستم در کشورهای پیشرفته صورت می‌گرفت. ولی در دوره رضاخان اداره زندان‌ها تحت ریاست شهربانی بود، که این خود از اسباب تضعیف دادگستری بود. علاوه بر زندان‌های عمومی که تحت ریاست شهربانی بود، ادارات و سازمان‌هایی بودند که زندان اختصاصی داشتند؛ از قبیل اداره ثبت‌اسناد و املاک، ستاد ارتش، اداره گمرک و راه‌آهن و... (ص ۴۴۰).

هرچند به‌موجب اصل ۲۷ متمم قانون اساسی، قوه قضاییه یکی از قوای سه‌گانه تلقی گردید، ولی چنانکه بارها اشاره کرده‌ایم، برخلاف دو قوه دیگر، مدیریت کلان این قوه استقلال نداشت و وزیر دادگستری که عضو قوه مجریه بود در رأس این، قوه قرار داشت. باوجوداین، آنچه مایه امیدواری بود و می‌توانست استقلال و اقتدار قوه قضاییه را تضمین نماید، وجود اصل ۸۱ و ۸۲ متمم قانون اساسی بود. (ص ۴۴۱).

دیوان دادرسی دارای

به‌طور کلی دیوان دادرسی دارای برای رسیدگی به دعاوی ملی که یک‌طرف آن دولت بود ایجاد شد. (ص ۴۴۹). «اعمال تصدی اعمالی است که دولت از نقطه نظر حقوقی مشابه اعمال افراد انجام می‌دهد؛ مانند خریدوفروش املاک و غلات و اجاره و استیجاری و امثال آن‌ها» (ص ۴۵۱). به‌موجب این قانون، دعاوی بین افراد و دولت - اعم از اینکه راجع به منقول یا غیرمنقول بوده باشد - در صورتی که ناشی از اعمال تصدی باشد به محاکم عمومی ارجاع می‌گردید. سایر دعاوی بین افراد و دولت (دعاوی منقول و غیرمنقول) که ناشی از اعمال حاکمیت بود، به طریق اداری در ادارات مربوطه قطع و فصل می‌گردید. این قانون اولین رخنه را به وحدت قضایی در عصر رضاشاهی وارد کرد و قسمتی از دعاوی که یک‌طرف آن دولت بود از صلاحیت خارج گردید. (ص ۴۵۱). دیوان محکمت مالیه ابزار خوبی در دست قوه مجریه بود تا به کمک آن حقوق خصوصی افراد از قبیل حق مالکیت به نفع دولت تضییع شود. (ص ۴۵۳)

آنچه باعث تضعیف قوه قضاییه و اخلال در وحدت و تمرکز امور قضایی گردید این بود که تمام جرائم نظامیان چه آن‌ها که مربوط به شغل نظامی آن‌ها بود و چه آن‌ها که ارتباطی به شغل نظامی آن‌ها نداشت در صلاحیت محکمه نظامی قرار گرفت. (ص ۲۵۷) بدیهی است که رسیدگی به جرائم مأمورین ثبت‌احوال در دادگاه نظامی امری خلاف صلاحیت عمومی عدلیه بوده است. (ص ۲۵۶) به تمام وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی اجازه داده شده بود برای محاکمه

مستخدمین خود محکمه تشکیل دهند. بدیهی است که این موضوع تجاوز آشکار به صلاحیت قوه قضائیه بود. (ص ۴۵۸).

قانون حکمیت اجباری ضمن اینکه افراد را از دادرسی و تظلم دستگاه قضایی محروم می‌کرد تا حدود زیادی از قدرت و صلاحیت محاکم می‌کاست و سرنوشت دعاوی را به دست افرادی می‌سپرد که در بسیاری از موارد فاقد اطلاعات حقوقی و قضایی کافی بودند و از طرفی هیچ‌گونه مسئولیت قانونی نداشتند. (ص ۴۶۰). هیئت و آیین و ترتیبات رسیدگی به عهده هیئت وزرا گذاشته شده است. این امر موجبات دخالت قوه مجریه در قوه قضائیه را فراهم می‌کرد. (ص ۴۶۲).

دخالت دادن مأمورین وزارت خانه در امور قضایی.

به موجب قوانین متعددی که به تصویب رسید مأمورین وزارت داخله که نماینده قوه مجریه بودند و کارکرد سیاسی داشتند از صلاحیت و اختیارات قضایی نیز برخوردار گردیدند. نخستین بار به موجب قانون طرز جلوگیری از تصرف عدوانی مصوب ۱۴ و ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۹، به حکام و نواب حکام (بخشداران) اختیار داده شد در مواردی که محل وقوع تصرف عدوانی پنج فرسخ از مقر مدعی‌العموم فاصله داشته باشد، حاکم یا نایب او به سمت نمایندگی مدعی‌العموم اقدام به رفع تصرف عدوانی نماید. (ص ۴۲۶) به وزارت داخله اجازه داده شد که فارغ‌التحصیلان کلاس قضایی را با حقوق رتبه قضایی که داشتند برای حکومت در نقاطی که محکمه صلح یا بدایت نداشتند استخدام کند. هدف از تصویب این قانون آن بود که این دسته از بخشداران، واجد اطلاعات حقوقی و قضایی به‌عنوان انجام وظایف و اختیارات مأمورین صلح باشند. (ص ۴۶۳).

مجلس دوم که آغاز نهضت قانون‌گذاری بود به دلیل آنکه در خصوص عدلیه هیچ قانونی به تصویب نرسیده بود و مجلس درگیر مسائل حیاتی دیگری بود، اختیار وضع قوانین قضایی به کمیسیون عدلیه سپرده شد که این تصمیم بسیار به‌جا و نتیجه آن نیز مفید بود؛ ولی باگذشت چندین دوره قانون‌گذاری و حصول فراغت کافی برای مجلس، ارجاع تمام قوانین قضایی و حقوقی به کمیسیون امری غیرطبیعی بود. (ص ۴۷۲). لذا می‌توان ادعا کرد اکثر مقرراتی که در این دوره، به‌ویژه در وزارت داور معمول بود قانونیت نداشت، زیرا تمام مراحل و تشریفات لازم برای قانونی شدن را پشت سر گذاشته بود. (ص ۴۷۳).